

ماه در آینه

بر اساس یک داستان واقعی

www.ketab.ir

نویسنده:

سارا جوان

سرشناسه: جوان، سارا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: ماه در آینه: براساس یک داستان واقعی / نویسنده سارا جوان.

مشخصات نشر: کرج: اورازان، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۸۳ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۵۸-۲۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: داستانهای فارسی -- قرن ۱۴

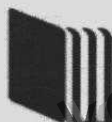
موضوع: Persian fiction -- 20th century

رده بندی کنگره: ۸۳۳۹ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۲۲۲۶۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ماه در آینه

نویسنده: سارا جوان

صفحه آرایی: قاسمی (رها)

طرح روی جلد: شهریار ایتاری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۵۸-۲۴-۸

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ برای مولف محفوظ است

شماره‌ی تماس با ناشر ۰۹۱۲۰۴۵۸۱۹۱

مقدمه

با صدای آواز پرنده‌ها از خواب بیدار شدم، نسیم خنکی به صورتم می‌خورد. توی تخت چرخیدم درختان حیاط از پنجره دیده می‌شدند. انگار خواب بهشت را می‌دیدم.

چند ماهی می‌شود که به شمال اسباب کشی کردم. زندگی توی شمال را سالها پیش که نوجوان بودم، تجربه کرده بودم و هنوز مزه اش زیر دندان هایم مانده بود. بخاطر همین، امسال تصمیم گرفتم یک سال هم که شده به شمال بیایم و بعد از اتفاقات ناراحت کننده‌ی چند سال گذشته، هم استراحت کنم و هم نوشته‌ها و اشعارم را با حوصله جمع آوری کنم و به چاپ برسانم.

بلند شدم، روتختی آبی رنگم را روی تخت کشیدم و بالش های آبی و زرشکی مخمل را بالای تخت چیدم یک عود برداشتم و روشن کردم.

در حالی که زیر لب آواز استاد بنان را زمزمه می‌کردم به سمت روشویی رفتم.

دست و صورتم را شستم و با حوله خشک کردم، برس را برداشتم،

موهای بلند و بلوندم را شانه زدم.

موهایم را خیلی دوست دارم معمولاً باز به روی شانه هایم می ریزم و مثل طاووس می چرخم می دانم اگر کسی در آن حال مرا ببیند فکر می کند که دیوانه شده ام.

من خودم را خیلی دوست دارم قدم را، رنگ پوستم را، چشمانم را و...

می دانم که جزو معدود آدم هایی هستم که از فیزیک خودشان راضی هستند.

خوب می دانم که تمام عمر باید با خودم زندگی کنم پس باید دوستش داشته باشم.

به سمت آشپزخانه رفتم، کتری را پر کردم، روی اجاق گذاشتم با سرعت صبحانه را آماده کردم و توی آلاچیق حیاط چیدم.

« بهشت اینجا است جای دیگری نیست

از این دم لحظه های بهتری نیست »

لقمه اول را نخورده این بیت به ذهنم رسید فوری گوشی را برداشتم و توی تلگرام تایپ کردم.

اصلاً آدم در این آب و هوا شعر می شود.

صبحانه را خوردم و هر چیزی را که روی میز چیده بودم داخل سینی

گذاشتم.

دوباره گوشی را برداشتم، اینستاگرام را باز کردم و استوری‌ها را نگاه کردم.

یک استوری توجه‌ام را جلب کرد، خانم جوانی مورد اسید پاشی قرار گرفته بود و زیبایی صورتش را کاملاً از دست داده بود.

هر کاری کردم نتوانستم بی تفاوت رد بشوم

به دایرکت‌اش رفتم و خودم را معرفی کردم.

و اجازه خواستم تا داستان زندگی‌اش را بنویسم و این گونه نگارش کتاب «ماه در آینه» کلید خورد.